



محاکمات میرزادرضای کرمانی

بهای ۳ ریال

«بنگاه آسیا»

صورت استنطاق

میرزارضا کرمانی

از روی

نسخه خطی بخط محمد باقر گلپایگانی و مهر نظم الوله

حق چاپ مخصوص است به

«بنگاه آسیا»

چاپخانه شرکت مطبوعات

میخواستم ازنوشتن چند کلمه در مقدمه این کتاب
خودداری کنم و بقول ظریفی حاشیه‌نویس نباشم، ولی احسانی
که از درک حقایق شراره بجانم میزند مانع شد و برای تشفی
قلب ناچار شدم بنویسم ... چرا ننویسم و چرا دیگران نمی
نویسند؟ ازنوشتن و تلقین کردن شاید بتوانیم جامعه خواب آلود
ومدهوش ایران را نکان بدھیم، تا کنون ننوشتم و نکفتم
سیاست استمار را بعد اعلی سراغات کردیم، تیجه این شد
که امروز جوانان تحصیل کرده ما بالدازمه یک آدم معمولی
دیگران اطلاع از امور کلی عالم ندارند و نمی‌فهمند و اصراری
هم در فهم حقایق ندارند.

از صد سال پیش بهترین وسائل ترقی و پیشرفت را طبیعت، جریان حوادث در اختیار ما گذاشت، بواسطه بی اطلاعی و ندانی، استنار، مداهنه و تملق گوئی و منفعت طلبی نام، درسترجهالت خفتیم و یکقدم بتوسیع سطح فکر و ترقی خود بر نداشتم.

اما یک ملت دیگر آسیائی که سابقه درخشنانی در تمند جهان نداشت، سرشناس هم نبود از صدیک آن امتیازات استفاده کرد و برای ر حقیقت خواهی و وطن برستی و صراحة و شجاعت در طی همین مدت از سرآمد زور مندان جهان امروز شد و یک تنه وارد صحنۀ نبرد حیات و ممات خود گشت و شرافت خود را هم حفظ کرد در صورتی که مافرزندان داریوش و کورش که بقول مطلعی تمام حیثیات کنونی و آینده خود را بر سر غرور بی جا و تفاخر بمشتی استخوان پوسیده گذشتگان باختیم و هنوز هم هر کس هر جا حرفی بزند الواح و کتیبه های باستانی را برخشن کشیده از فتوحات کورش و داریوش و خشایارشا و نادر صحبت می کنیم و دل خودمان را بهمین

- ۴ -

اباطیل خوش ترده ایم، در دنیائی که وحشیان صحرای کبر
افریقا هم برای حفظ شرافت و تأمین آینده خویش با تمام
نیروی خود می کوشند، در حالت بیحرکتی مانده، راه را از
چاه تمیز نداده و باندازه یک کودک، قوه تشخیص نداشته
همه با دهانی باز و چشم‌اندی کشاده، چون مردمان مصروع
و مست بیکدیگر نگاه می کنیم

تمام این بدینهایها ناشی از بی اطلاعی، سهل انگاری
بیعرضگی، اخلاق کسانی است که آنها هم همین صفات را
از اسلاف خود بارث برده بودند.

در دوره قاجاریه و مخصوصاً زمان سلطنت ناصرالدین
شاه بهترین موقعی که ممکن بود برای یک مملکت پیش آید
برای ما پیش آمد، وضع کلمی دنیا طوری بود که بما اجازه
حرکت میداد، مردان بزرگی را طبیعت بما ارزانی داشت
که هر یک قا در برفع تمام موالع و محظورات بودند، ولی
بعض آنکه می خواستندوارد مرحله اقدام شوند بتوانند
یکمشت خائن و بست فطرت که از مدهوشی پادشاه استفاده
می کردند از میان میر قتند، سرانجام مملکت را دوز بروز

خرابی و ویرانی و اضحلال سوق داده‌شده امروز کار مان
باينجا گشته' برويد رساله هائي که مردان بزرگه ايران
در اين ادوار نوشته اند و خود از تزديك شاهد آن وقایع
داخل راش بوده اند بخوانيد و به بینيد' به زمام داران نالابق
این کشور چه خیانتی نسبت بما مرتکب شدند و چطور
بر مردم بدیخت روز کار راساخت میگرفتند و انواع شکنجه
را درباره کسانی که حقایق را میفهمندند و اظهار میگردند و
محری می داشتند.

این کتاب که متضمن صورت استنطاق میرزا رضامعروف
بکرمانی است' در عین حال شاهد بزرگی از خرابی وضع و
پريشاني احوال کشور در دوره زمام داري قاجار می باشد'
ميرزا رضا در تمام بيانات خود صريح و روشن' بدون واهمه
و هراس اين حقایق را روشن کرده است.

چنانکه در يك جامي گويد: «مگر اين مردم بیچاره و اين
يکمشت رعيت ايران و دایم خدا نیستند؟ قدری پايتانرا از
ايران بيدون بگذاريد و در عراق عرب و بلاد قفقاز و عنق
آباد هزار هزار رعایای بیچاره ايران را می بینيد که از

وطن عزیز خود از دست تعدی و ظلم فرار کرده و کشیف
ترین شغلها را از ناچاری بیش گرفته اند.

بیانات میرزا رضا بهترین تابلو است که تمام نکات
سیاست‌ناصری را در ایران نشان میدهد و همین سیاست دورش و
کورش و کار را بجایی میرساند که تمام مردم فهیم از کشور راه
دیاریکانه را در پیش گرفته و اگر عده محدودی هم در ایران
از فرط وطنپرستی مانده اند گرفتار انواع مصائب کشته و
سرانجام سر خود را در راه ایران پرستی باخته اند.

عمل میرزا رضا معروف بکرمالی در تاریخ این ملت سلیم و
بی آزار که عیناً بگوسفندان کله شباهت دارد سابقه ندارد
و باید از همینجا تشخیص داد که چگونه روزگار بر مردم
تنک آمده بود که مردم غیرتمنی که جان خود را
قربان ایران میکردند اند حاضر به تحمل اینهمه خفت‌وذلت
نشده یا اقدام باتحار میکردند یا سر انجام مانند میرزا
رضا به از میان بردن مسیبین بدینه ایران اقدام میکردند
میرزا رضا یکنفر جانی و قاتل و دزد و جنایت کار
نبوده است که بصرف هوای نفس و تشفی خاطر

- ۷ -

خود اقدام بقتل ناصر الدین شاه کرده باشد.

میرزا رضا مردی حکیم و فاضل بوده است که در عن
اضطرار، بمناسبت تحریک احساسات درونی و شاید افراط در
وطنپرستی هر انور چند کامه حرف سید جمال الدین اسد
آبادی تصمیم به از میان بردن ناصر الدین شاه گرفته از اسلام بدل
باین قصد حرکت میکند و با عزمی راسخ نقش خود را تا
آخر عملی مینماید.

عمل میرزا رضا، از لحاظ اخلاق و معنویات شاید
مذموم و زشت باشد، اشیاء و نظایر این عمل در میان سایر
ملل هم بندرت اتفاق افتاده و مورد تعریض جامعه واقع شده
است و ماهم نیخواهیم از کسی که بیک چنین عملی از لحاظ
اخلاقی مرتكب شده و شاید بگمان برخی موجود آشوب
گشته است دفاع کنیم.

زیرا آشوب طلبی و مفسده جوئی در قاموس اخلاق
و وطنپرستی مذموم و مطرود است، بنابر این بدون آنکه
اطهار نظر و قضاؤتی درباره میرزا رضا کرده باشیم عین صورت

-۸-

استنطاق او را از یک (جنگ) خطی که از چند رساله مختلف سیاسی تشکیل شده و متعلق بنگارنده است و در تاریخ ۱۳۲۰ هجری قمری بخط محمد باقر گلپایگانی تحریر یافته است استنساخ کرده و قضاوت را بجماعه ایران وا میگذاریم . در خاتمه از دانشمندانی که یاد آوریهای گرانبهائی در چاپ این کتاب نموده اند مخصوصاً آقای ملک حجازی که عکس میرزا رضا را برای نهیه کلیته در اختیار ما گذاشته بینهایت سراسکزار بوده امیدواریم در چاپ های دیگر موفق به اصلاح و تکمیل این رساله بشویم

اردیبهشت ۱۳۲۱ ح - ارسنجانی

-۹-

صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی پسر شیخ حسین
اقدائی (عقدائی) که عجاله بدون صدمه و اذیت با زبان
خوش، اینقدر تغیرات کرده است مسلم است بعد از صدمات
لازمه ممکن است که مکنون ضمیر خود را بروز بدهد

س - شما از اسلامبول چه وقت حرکت کردید؟

ج - روز ۲۶ ماه رجب حرکت کردم.

س - بحضورت عبدالعظیم کی وارد شدید؟

ج - روز دویم شوال.

س - در راه کجا توقف کردید؟

ج - در بار فروقی در کاروانسرا حاجی سید حسین
 بواسطه بند بودن راه توقف کردم.

س - از اسلامبول چند نفر بودید حرکت کردید؟

ج - من بودم و ابوالقاسم

س - این ابوالقاسم کیست؟

ج - برادر شیخ احمد روحی اهل کرمان سنت
هیجده سال شغلش خیاطی است

- ۱۰ -

س - او بچه خیال باشما حرکت کرد ؟

ج - برای اینکه برو در کرمان بعد از آنکه برادرش را با دو نفر دیگر که میرزا آقا خان و حاجی حنخان هستند در اسلامبول گرفتند با ایران بیاورند در طرابوزان توقف دارند نمیدانم حالا آنجا هستند یا نه ؟

س - بعد از گرفتاری برادرش او وحشت کرد آمد ؟

ج - نه خیر ؟ برادرش را که گرفتند بخيال برادر

دیگرنش کهوطنش آنجاست بسم وطنش حرکت کرد برادرش شیخ مهدی پسر آخوند ملا محمد جعفر ته باع لله بود

س - آن سه نفر راشما در اسلامبول بودند بچه جرم

و بچه نسبت گرفتند

ج - علاء الملک سفیر از قرار معلوم غرض با این

سه نفر داشت بجهة اینکه اعتنائی نمی‌کردند : چون این‌ها دو نفرشان مدرس هستند چهار زبان میدانند در خانه مسلمان و ارامنه و فرنگی برای معلمی مراوده می‌کنند هر تَس بخواهد تحصیل کند اینها بخانه او می‌روند گرفتند اینها خبر چنین می‌کنند در ایران مسدود بودند و با نجات

-۱۱-

اینها را متهی کردند و گرفتند

این تقصیر این دو نفر بود ولی حاجی میرزا حسن
خان بواسطه کاغذ هائی که گرفتند بملاهای نجف و کاظمین
لوشته است و هیچ‌چو گرفتند که این کاغذ‌ها بدست صدر
السلطنه آمده بود که آنها را بمقام خلافت جلب نموده بود
بتوسط آقا جمال الدین و دستور العمل ایشان، غرض این
بوده است که سبب شد جهه گرفتاری آنها

س - اینجا بعضی اطلاعات رسید که شما در موقع
حرکت غیر از ابوالقاسم هسپر دیگر داشتید و بعضی دستور
العمل ها هم از طرف آقا سید جمال الدین داده شده بود
تفصیل آن چه چیز است ؟

ج - غیر از ابوالقاسم کسی با من نبوده است شاهد
این مطلب غلام رضا کاشف السلطنه در قهوه خانه حاجی محمد
رضا که در باطوم است و جمعی ایرانیها که آنجا هستند -
غلام رضا قبل از آمدن ما تقریباً بیست الی بیست و پنج روز
کمتر یا بیشتر از اسلامبول حرکت کرد

- ۱۲ -

چون راه باطوم به باد کوبه چند پل خراب شده بود
 که ما رسیدیم و در بین راه از تفلیس باینطرف جوانی
 ارومیه برادری دارد صاحب منصب سوار و اسم خودش امیر
 خان است می‌گفت برادرم در بخانه علاء الدوّله منزل دارد
 در راه آهن بما برخورد باهم بودیم نایاب کوبه ابوالقاسم باکنی
 (پشت وائی) از سمت (اوذن اوره) رفت که بعشق آباد
 برود و از خراسان بکرمان من و علام مرتضا و آن دو نفر ایرانی
 دیگر که امیر خان و برادرش باشند از باد کوبه بشهد و
 و سبزوار و از آنجا بیمار فروش وارد شدیم بعد از رسیدن
 توی کاروانسرا و گرفتن بار غلام رضا منزل انتظام الدوّله
 رفت و مراجعت کرده اسباش را برداشت بیاغ شاه منزل انتظام
 الدوّله روزی چهار روز بود آمد در حائیکه لباس سفرش را
 پوشیده با من مصافحه کرده روانه طهران شد و من در
 کاروانسرا حاجی سید حسن منزل کردم و امیر خان
 یکشب در بار فروش ماند و روانه طهران شد
 س - دستورالعملی که می‌گویند از آنجاد اشتبید نگفتید!
 ج - دستور العمل مخصوصی نداشتم الا اینکه حالا
 سید واضح است که از چه قبیل گفتگو می‌کند پر وائی ندارد

- ۱۳ -

میگوید ظالم هستند عادل نیستند از این قبیل حرفها میزند

س - شما از کجا بخيال قتل شاه شهيد افتادید ؟

ج - از کجا نمی خواهد ! از کند ها و بند های که
بنا حق کشیدم ، چوب ها که خوردم شکم خود را باره کردم
مصیبتهایی که از خانه نایب السلطنه در امیریه و در
فزوین و در آثار - باز در آثار بسر بردم چهار سال و چهار
ماه در زیر کند و زنجیر بودم و حال آنکه بخيال خودم
خیر دولت را خواستم خدمت کردم قبل از وقوع آن شورش
تبای کو نه اینکه فضولی کرده بودم اطلاعات خودم را دادم
بعد آنکه احضارم کردند .

س - کسی که با شما غرضی شخصی و عداوت نداشت
در سورتی که میگوئید خدمت کرده باشید و از شما در آن
وقت علامت فتنه جوئی و فسادی دیده نشده باشد جهتی
نداشت که در ازای خدمت شما آنطور سدمات زده باشند بس
معلوم میشود همانوقت هم شما را در بعضی آثار فتنه و
فساد دیده بودند

ج - الحال هم حاضرم که بعد از اینمدت طرف مقابل

-۱۴-

حاضر شده آدم بیغرضی تحقیق نماید که من عرايض صادقانه خودم را محض حب وطن و ملت و دولت بعرض دساندم و ارباب غرض محض حسن خدمت و تحصیل مذاصب در جات و مواجب و نشان و حمایل و غیره و غیره بعکس بعرض رسانندن الحال هم حاضرم برای تحقیق .

س - این ارباب غرضی کی ها بودند ؟

ج - شخص پست فطرت ناجیب بی اصل رذل غیر لایق که قابل هیچیک از این مرائب نبود آفای آفای بالا خان و کیل الدوله و کثرت محبت حضرت والا آفای نایب السلطنه با او °

س - وکیل الدوله می گوید همانوقت با اسناد و کاغذ جات مفسدانه که بر همه کس معلوم شد شما را گرفته است و اکر آنوقت شمارا نگرفته بود بموجب استنطاقی که همان وقت بعمل آورده اند اینخیال را از همانوقت شما داشتید و شاید همانوقت اینکار را گردد بودید .

ج - پس در حضور وکیل الدوله معلوم خواهد شد س - در صورتیکه شما اقرار می کنید تمام این صدمات

-۱۵-

را و کیل الدوله برای تحصیل شؤلات و نایب السلطنه برای
محبت با او بشما وارد آورده اند شاه شهید چه تقصیر داشت
تنها مطلب را این طور حالی ایشان کردند بایستی این تلافی
و انتقام را از آنها بکشید که سبب ابتلای شما شده بودند و
بک مملکتی را یتیم نمیکردید.

ج . پادشاهی که پنجاه سال سلطنت آنده هنوز امور
را باشته کاری بعرض او بر سائند و تحقیق تفرمایند و بعد
از چندین سال سلطنت نمر ایندرخت و کیل النوله و آفای
عزیز السلطان و آفای امیر خاقان و این اراذل و اوپاش
و بی پدر مادر هائی که نمر این شجر شده اند و بلای جان
عموم مسلمین گشته اند باشند باید چنین شجر را قطع کرد
که دیگر این نوع نمر ندهد (ماهی از سر گنده کردنی زدم)
ا گر ظلمی میشداز بالا میشد

س - در صورتیکه بقول شما اینطور هم که باشد در ماده
شما و کیل الدوله و نایب السلطنه تقصیر شان بیشتر بود شاه
شهید که موصوم نبود واژ معنیبات هم خبر نداشت یک آدمی

- ۱۶ -

مثل نایب‌السلطنه که هم پسر او وهم نو کر دولت مطلبی را بعرض میرسانند خاصه با اسنادیکه از شما بدست آورده و بنظر شاه رسانیده بودند برای شاه تردیدی باقی نمیماند آنها که اسباب بودند بایستی طرف انتقام شما واقع شوند این دلیل صحیحی نبود که ذکر کردید. شما مرد منطقی حکیم مشرب هستید جواب را با برهان باید ادا کنید

ج - اسناد از من بدست نیامدم الا اینکه در خانه و کیل الدوله با سه پایه و داغ در حضور دو نفر دیگر یکی عبدالله خان والی بود و یکی هم سیدی که یکوقتی شخص تعریض صدر اعظم عمامه خود را برداشته بود و آتشب آنجا افطار مهمان بود و شاهد واقعه آتشب است که سند را به مر و جبر قلمدان آوردند از من گرفتند شب قبل مرا هم پیش نایب‌السلطنه بردند .

س - شما که عاقل هستید میدانستید نباید همچو سندی داد بجهه عنوان از شما سند گرفتند و چه گفتند ؟
ج - عنوان سند این بود . بعد از آنکه من با آنها اطلاع دادم که در میان طبقات مردم حرف و همه

هست بلوا و شورش خواهند کرد برای مثله تبا کو
قبل از وقت علاج بکنید

بنایب السلطنه هم گفتم تو دل سوز پادشاهی تو بسر
پادشاهی تو وارث سلطنت هستی کشته سنک خواهد خورد این
سفر بر سر تو پائین خواهد آمد و دور نیست خطیری
بسلطنت چندین ساله ایران وارد شود یکدفه این دولت
اسلامیه از میان خواهد رفت آنوقت قسم خورد که من
غرض ندارم مقصودم اصلاح است تو یک کاغذ باین مضمون
بنویس که ای مومنین و ای مسلمین امتیاز تبا کو داده
شده باشک ایجاد شد، ترا مموا در مقابل مسلمین راه اقتاد.
امتیاز راه اهواز داده شد معادن داده شد فندرسازی و کبریت
سازی داده شد، شرابسازی داده شد ما مسلمانان بدست
اجنبی خواهیم افتاد رفقه رفته دین از میان خواهد رفت حالا
که شاه بفکر ما نیست خودتان غیرت کید همت کید اتفاق
و اتحاد نمایند در صدد مدافعه بر آید
تقریباً مضمون کاغذهایی است چنین کاغذی بمن دستور العمل

- ۱۸ -

داد و گفت همین مطالب را بنویس ما بشاه نشان خواهی
 دادمیکوئیم در مسجد شاه بیدا کردیم تا در صدد اصلاح بر
 آییم، ونایب السلطنه قسم خورد که از نوشتن این کاغذبرای
 تو خطر نخواهد بود بلکه فرض دولت است که در حق تو
 مواجب برقرار کند، التفات کند، آنوقت از حضور نایب
 السلطنه آن رقم بخانه وکیل الدوله آنجا نوشته را باز بهر
 و جبر و تهدید نوشتم، وقتی که نوشته را از من گرفتند
 مثل این بود که دنیا را خدا بایشان داده است، قلمدان را
 جمع کردند اسباب داغ و شکنجه بیان آورندند سه پایه سر
 بازی حاضر کردند که مرا لخت کنند بسه پایه به بندند که
 رفاقت را بگو عجلشان کجاست؟ و رفاقت کیست؟ هرچه
 کفم چه مجلس چه رفیق؟ من با همه مردم راه دارم از همه
 افواه شنیده ام حالا کدام مسلمان را کبر بدhem؟
 بجبوره کردند من دیدم حالا دیگر وقت جانبازی
 لست و موقع آلت که جانم را فدای عرض و ناموس
 و جان مسلمانان کنم چاقود مقر امن را که از شدت خوشی
 و سرور فراموش کرده بودند نوی قلمدان بگذارند در میان

- ۱۹ -

اطاق افتاده بود . نگاه بچاقو کردم رجبعلیخان ملتفت شد
 چاقو را برداشت مقراض پایی بخاری افتاده بود .
 عبدالله خان والی که رو بقبله نشسته بود دعا میخواند
 کفتم شما را بخدا و بحق این قبله و بحق همین دعائی که
 میخوانید غرصنان چه چیز است . در آن بین کاغذی هم از نایب
 السلطنه با آنها رسید کاغذ را خوانند و پشت رو گذاشتند
 والی گفت در این کاغذ نوشته است که حکم شاه است که
 مجلس رفقای خودت را حکما بگوئی و الا این داغ و درفش
 حاضر است و نازیانه حاضر است من چون مقراض را پایی
 بخاری دیده بودم به قصد اینکه خودم را بمقراضن بر سانم
 کفتم بفرمائید بالای مقطع تا تفصیل را بشما عرض کنم داغ
 و درفش لازم نیست و دست والی را گرفتم کشیدم بطرف
 بخاری خودم را هم بمقراضن رساندم و شکم خود را یاره کردم
 خون سرازبرشد در بین جریان خون بنای فحاشی را گذاشتمن
 پس از آن حضرات مضطرب شدند بنای معالجه ما را گذاشتند
 زخم شکم را بخیه زدند دنباله همان محبت است که چهار
 سال و نیم من بیچاره بیگنده که بحال خودم خدمت بدولت

کرده ام از این محبس بآن محبس از طهران بقزوین و از قزوین
 بانبار و زیر زنجیر مبتلا بودم و در این چهار سال و نیم دو
 سه مرتبه مرخص شدم ولی از همه جهت در ظرف اینستد
 بیشتر از چهل روز آزاد نبودم، هر وقت که نایب السلطنه یک
 امتیاز تکرفة داشت مرا میگرفت و هر وقت وکیل الدولة
 اضافه مواجب و منصب میخواست مرا میگرفت، عالم طلاق
 گرفت و پس هشت ساله ام بخانه شاگردی رفت بجهه شهر
 خواره ام بر سر راه افتاد، دفعه اول بعد از دو سال حبس
 که مرا از قزوین مراجعت دادند ده نفر مارا مرخص کردند
 و دو نفر از آن میان بابی بودند یک حاج ملاعلی شهمیرزادی
 و یکی حاج امین بود قرار شد بانبار بروند چون یکی از آن
 بابیها مایه دار بود پول خدمت حضرت والا تقدیم کرد
 اورا مرخص کردند و مرا بجای آن بابی باز بانبار فرستادند
 واضح است اسان از جان سیر میشود و بعد از
 گذشت تن از جان هرچه میخواهد میکند

وقتیکه باسلام بول رقم در جمع انسانهای عالم و در
 حضور مردمان بزرگ شرح حال خود را گفتم بعنوان ملامت

-۲۱-

کردند که با وجود اینهمه ظلم و بی اعتدالی چرا باید من
دست از جان نشته و دنیارا از دست ظالمین خلاص نکرده
باشم؟

س - تمام این تفصیلات که شما میگوئید بسیوالا اول
من قوت میدهد. از خود شما انصاف میخواهم اگر شما بجای
شاه شهد میشیدید نایب السلطنه و وکیل الدوله یک نوشتة
بان ترتیب پیش شما میآوردن و آن تفصیلاترا بشما میگفتند
شما جز اینکه باور کنید چاره داشتید یا خبر؟ پس در این
صورت مقصراً این دو نفر بودند و بقتل اولویت داشتند چه شد
که بخيال قتل آنها نیقتادید و دست باينكار بزرگ زدید؟
ج - نکلیف بیغرضی شاه این بود که یک محقق ثالث
بی عرضی بفرستند میان من و آنها حقیقت مسئله را کشف
کند چون نکرد او مقصراً بود و سالها است بدینمنوال سیلاح
ظلم بر عامة رعیت جاریست.

مگر این سید جمال الدین و این ذریه رسول و
ابنمرد بزرگ چه کرده بود که با آن افتتاح او را از
حرم حضرت عبدالعظیم کشیدند زیر جامه اش را پاره کردند

و آنهمه اقتضاح بر سرش آوردند، او غیر از حرف حق چه میکفت، این آخوند چلاق شبرازی که از جانب آقا سید علی اکبر مال امیری قوام فلانغلان شده را تکفیر کرد چه قابل بود بیایند توی انبار اول خفه اش کنند و بعد سرش را ببرند، من خودم آنوقت در انبار بودم دیدم با او چه کردند آبا خدا اینهارا بز میدارد؟ اینها تمدی نیست اگر دیده صیرت پاشد ملتفت میشود که در همان نقطه که سید را کشیدند در همان نقطه گلوله بشاه خورد.

مگر این مردم بیچاره و این یکمشت دعیت ایران و دانع خدا نیستند؛ قدری پایتازرا از ایران بیرون بگذارید و در عراق عرب و بلاد قفقاز و در عشق آباد و اوایل خاک روسیه هزار هزار دعاویای بیچاره ایران را می بینید که از وطن عزیز خود از دست تمدی و ظلم فرار کرده و کنیف ترین مکسب و شغلها را از ناچاری پیش گرفته اند.

هر چه حمال و کناس و الاغچی و مزدور در آن نقاط می بینید همه ایرانی هستند آخر این گههای گوسفند شما صرفع لازم دارد که چرا کنند شیرشان زیاد شود هم بیچه های

خود بدھند وهم شما بدوشید، نه اینکه قاچیر دارند بدشوید
 شبر که ندارند گوشت بدنشان را بکلائشید و بنزاشید.
 گوستند های شما همه رقمه و متفرق شدند تیجه ظلم
 همین است که می بینید ظلم و تعدی بی حد و حساب چیست
 و کدام است و از این بالآخر چه می شود؟ گوشت بدن رعیت را
 می کنند و بخورد چند جره باز شکاری خود میدهند صد
 هزار تومن از فلان بیمروت میگیرند قبله ملکیت جان
 و مال و عرض و ناموس اهالی یک شهر و یا یک مملکت
 را باو میدهند. رعیت قبیر اسیر و بیچاره را در زیر بار
 تعدیات محبور میکنند که یکزن منحصر خودرا از اضطرار
 طلاق میدهند و خودشان صدتا صد زن میگیرند و سالی یک
 کرور پول که باین خونخواری و بی رحمی از مردم میگیرند
 خرج عزیز السلطان که نه برای دولت مصرف دارد و نه
 برای ملت و نه برای حظ نفس و غیره وغیره که همه آن
 چیز ها را همه اهل این شهر میدانند و جرأت نمیکنند
 بلند بگویند.

-۲۴-

حالا که این اتفاق بزرگ بحکم قضا و قدر بدست من
جاری شد یک بار سنگینی از تمام قلوب برداشته هد ،
مردم سبک شدند

دلها همه منتظرند که پادشاه حالیه حضرت ولیعهدچه
خواهد کرد دعالت و رأفت و درستی جبر قلوب شکته خواهد
کرد یا خیر اگر ایشان هم چنانچه منتظرند یک آسایش و
گشایشی بردم هر حمت و عنایت بفرمایند اسباب رفاه رعیت
میشود بنای سلطنت را بر عدل و انصاف قرار بدهند . البته
تمام خلق فدائی ایشان میتواند و سلطنتشان قوام خواهد
گرفت . نام نیکشان در صفحه روزگار باقی خواهد ماند .
و اسباب طول عمر و صحت مزاج خواهد شد . اما
اگر ایشان هم همان مسلک و شیوه را بیش بگیرند نه این
بار کج منزل نخواهد رسید حالا وقتی است که بموضع
تشریف آوردن بفرمایند و اعلان کنند که حقیقته در این
مدت شماها بد گذشته است و کار بر شماها سخت بوده است
آن اوضاع بر چیده شده حالا باط عدل گسترده است و بنای

- ۲۰ -

حا بر مدلنتست. زمین موقوفه را جمع کنند و امیدواری و قرار صحیحی برای وصول مالیات باطلاع ریشن سفیدان رعایا بدنهند که رعیت نکلیف خود را بدانند در مورد مخصوص مالیات خودش را بیاورد بدهد. و هی محصل یی محصل فرود که بکتومان اصل را ده تو مان فرع بگیرد و غیر وغیره س - در صورتیکه واقعاً خیال شما خیر عامه بود و برای رفع ظلم از تمام ملت اینکار را کردید می باید نصیبیکنید باینکه اگر این مقاصد بدون خونریزی بعمل بیاید و این مقصود حاصل شود البته بهتر است حالا میخواهیم بعد از این در صدد اصلاح این مفاسد بر آنیم باید خیال ما از بعضی جهات آسوده باشد که بطور اطمینان مشغول ترتیبات نازه بشویم در اینصورت باید بدانیم که اشخاصی که با شما متفق شدند کی هستند و خیالشان چیست و اینرا هم شما بدانید که غیر شخص شما که مرتب چنایت هستید یا کشته میشوند یا شاید چون خیالت خیر عامه بوده است نجات باید ۰ - اسرار دولت متعرض احدهی نخواهد بود برای آنکه

-۲۶-

صلاح دولت اینست فقط میخواهیم بشناسیم اشخاصی که با
شما هم عقیده هستند که در اصلاح امورات شاید بیکار و بوقتی
بمشاوره آنها محتاج شویم .

ج- صحیح نکته میفرمایند من بشما قول داده ام و
شرف و ناموس انسانیت خودم قسم میخورم که بشمار دروغ
لخواهم گفت .

هم عقیده من در این شهر و مملکت بسیار هستند در
میان علماء بسیار در میان وزراء بسیار در میان تجار و
کسبه بسیار و در جمیع طبقات هستند شما میدالید وقتی که
سید جمال الدین در این شهر آمد تمام مردم از هر دسته و
طبقه چه در طهران و چه در حضرت عبدالعظیم بزیارت و
ملاقات او رفتند و مقالات او را شنیدند چون هر چه می
گفت محض خیر عامه بود . همه کس مستفید و شفیته
مقالات او میشد

او نخم این خیالات بلند را در مزرع قلوب پاشید و
مردم بیدار بودند هشیار شدند حالا همه کس با من هم
عقیده است ولی بخدای قادر منعال که خالق سید جمال و همه

-۲۷-

مردم است که در این خیال نیت کشتن شاه احمدی غیر از خودم و سید اطلاع نداشت سید هم در اسلامبول است هر کاری با او میتوانید بکنید دلیاش هم واضح است اگر همچو خیال بزرگی را من با احمدی میگفتم مسلما نشر میگردد و مقصود باطل میشد و انتگهی تجربه کرده بودم که این عردم چقدر سست عنصرند و حب جاه و حیات دارند و از آن او قاتیکه کفتگوی تباکو و غیره در میان بود که مقصود فقط اصلاح اوضاع بود و ابدا خیال کشتن شاه و کسی در میان نبود، چقدر از این ملکها و دوله ها و سلطنه ها که با قلم و قدم و درم هم عهد شده بودند و میگفتند تا همهجا حاضریم همینکه دیدند برای ما گرفتاری بیندا شد همه خودرا کنار کشیدند من هم با آنهمه گرفتاری اسم احمدی را نگفتم چنانچه بجهة همین کمان سر ا کر بعد از خلاص دور میزدم مبالغی میتوانستم از آن ها پول بگیرم ولی چون دیدم نامردهستند گرسنگی خوردم و ذلت کشیدم دست بیش احمدی دراز نکردم س - در میان اشخاصیکه دفعه اول با همخیالی و

-۲۸-

حمدستی شما گرفتار شدند کویا حاجی سیاح از همه پر
عاده تر باشد

ج - خیر حاجی سیلح مرد که مذبذب خود پرستی
است ابداً بمقصود ما کمک و خدمت نکرد و ضمناً آب گل
مبکرده که برای ظل السلطان ماهی بکیرد خیالش این بود
که بلکه ظل السلطان شاه بشود و امین الدوله صدر اعظم و
خودش مکننی پیدا کند چنانچه حالاً قریب شانزده هزار
تومان در محلات ملک دارد

همان اوقات از ظل السلطان سه هزار تومان باسم
سید جمال الدین گرفت نهضت تومان بسید داد و باقی دا
خودش خورد.

س - شما قبل از اینکه اقدام باینکار بکنید ممکن
بود بعد از خلاصی که دسترس داشتید خودتان را بیک تالی
به بندید مثل صدر اعظم چنانچه معمول به اهل ایرانست در
وقت تعدی به بست میروند متخصص میشوند حرف حساب خود
را عاقبت میگویند و رفع تعدی از خود می کنند شما هم
میخواستید اینکار را بکنید اگر از این اقدامات شما نتیجه

- ۲۹ -

حاصل نمیشد و آنوقت دست باینکار میزدید . کشتن بادشاه
بزرگ که کار شوختی نیست ؟

ج - بلی احضاف نیست از برای گوینده این کلام
بتوهم اینکه در دفعه ثانی من رفته بودم عرض حال خودم را
بصدارت عظمی بگنم باز نایب السلطنه مرا گرفت و گفت
چرا بمنزل صدر اعظم رفتی و آنگهی شما همه میدانید همین
که در یک مثله پای نایب السلطنه بیان می آمد صدر اعظم و
و دیگران ملاحظه می کردند و جرات نمی کردند حرف
برزنند .

س - این طبائجه شش لول بود که داشتی ؟

ج - خیر : پنج لول دوسری بود !

س - از کجا تحصیل آردید ؟

ج - در بازار فروش از شخصی میوه خری که از برای
باد کوبه میوه حمل میکرد سه توهان و دو هزار بانضم امیست
و پنج فشنگ خریدم .

س - آنوقت که خریدید بهمین نیت خریدید

ج - خیر برای مدافعته خریدم و در خیال نایب السلطنه

هم بودم

س - در اسلام بول آنوقتی که در خدمت سید شرح
حال خود را می گفتید ایشان چه جواب هیفر مودند ؟
ج - فرمودند باین ظلمها که تو نقل میکنی بتوارد
شده است خوب بود نایب السلطنه را کشته باشی چه جان
سخنی بودی و حب حیات داشتی باین درجه ظالمی که ظلم
کند قابل کشتن است

س - با وجود این امر مصرح سید پس چرا او را
نکشید و شاه را شهید کردید ؟

ج - همچو خیال کردم که اگر او را بکشیم ناصر
الدین شاه با آنقدر هزاران نفر را خواهد کشت پس باید
قطع اصل ظلم را کرده شاخ و برگ را اینست که بنصور م
آمد و اقدام کرد

س - من شنیدم که گفته بودی در شب چراغانی شهر
که هنکام جشن شاه خواهد بود و بگردش میابد اینکار را
میخواهی بکنی

ج - خیر من همچو اراده نداشتم و اینحرف حرف

-۳۱-

من نیست و نمیدالستم که شاه بگردش شهر خواهد آمد
و این قوه را هم در خودم نمیدیدم روز پنجشنبه شنیدم که
شاه بحضرت عبدالعظیم میاید در خیال دادن عریضه بصدارت
عظمی بودم خیالم از دادن عریضه منصرف شد و یکمرتبه
با بن خیال افتادم رقم منزل طبیانچه را برداشته آمد از در
اما مزاده حمزه رقم آوی حرم زیارت نامه مختصری خوانده
قبل از آمدن شاه تا اینکه شاه وارد شد و آمد توی حرم و
زیارت نامه مختصری خواند بطرف امام زاده حمزه خواست
بیاید دم در یکقدم مانده بود که داخل حرم امام زاده حمزه
شود طبیانچه را آتش دادم .

من - شاه شهید بطرف شما مستقبل میآمد و شما را

می دید یا خیر !

ج - بلی مرا دید و نکانی هم خورد و طبیانچه خالی
شد دیگر من نفهمیدم .

س - حقیقت اطلاع ندارید که طبیانچه چه شد؟ می
کویند در اینزمان زنی بود طبیانچه را در ریوده وبرد
ج - خبر زنی در میان نبود و اینها مزخرفات است

- ۳۲ -

پس ایران ما یکباره نحیلست شده اند که این
طور زنهای شیردل میان آنها پیدا میشود
س - من شنیدم و شهرتی دارد که همان وقتکه سید
شما را مامور باینکار کرد زیارت نامه برای شما انشاد کردو
بsuma گفت که شما شهید خواهید شد و مزار و مرقد شما
زیارتگه مردان جهان خواهد بود .

ج - سید اصلا پرستش مصنوعات را کفر
می داند

میگوید صانع را باید پرستید و سجده بصانع نموده
بمصنوعات طلا و نقره بزار و مرقد معتقد نیست و جان آدم
را برای کار خیر حقیقت چیزی نمیداند و قری نمیگذارد و با
اینکه اینهمه بیانات و صدمات را برای او کشید و صدای
چوب هارا که بمن میزدند میشنید هروقت ۴۵ حرفی
زدم و ذکر مصائب خودم را میکردم میگفت خفه شو :
روضه خوانی مکن . مگر پدرت روضه خوان
بود چرا عروس میکنی با کمال بشاشت و شرافت حکایت
کن چنانچه فرنگیها بلیاتی که برای راه خیر میکشند

- ۴۳ -

همینطور با کمال بشاشت ذکر میکنند
س - در حضرت عبدالعظیم که بودید شیخ محمداندر
مانی مثل آن سفر سابق پیش شمامی آمد شما را میدید حرف
میزد یا خیر ؟

ج - نه والله بلکه حضرانی که آنجا بودند او را
مذمت میکردند که نه بمن سلام کرد و نه آشنائی داد و هم
چنین سایر اهالی حضرت عبدالعظیم نه اظهار آشنائی کردند و
له بامن حرفی زدند .

س - شیخ حسین پسر دائی شیخ محمد خودش می
گفت در مجلس با شما صحبت کرده بود .

ج - بله راست است
س - ملا حسین پسر میرزا محمد علی برای شما چه
قسم خدمات کرده چون خودش میگفت مدنی برای او
خدمت کردم چیزی بمن نداد .

ج - چه خدمتی ؟ سه عریضه و دو اعلان که برای
جراحی خودم نوشته بودم برای من نوشت دوائی که برای
سالک و علاج کچلی رامی کند میدانستم اعلان کرده بودم

- ۳۴ -

س - آنروزیکه همین شیخ با شما بفرج آمده بود
کاهو سر که شیره خورده بودید و در ضمن صحبت شما چه
کفته بودید که او این شعر را خوانده بود .

« دنیا نیزد آنکه پریشان کنی دلی »

ج - خیلی عجیب است من بیک همچو ضعیف العقلی
بعضی صحبت ها بگنم که او بمناسبت یک شعری خوانده
باشد .

س - همانروز که بعد از خوردن کاهو و سر که شیره
مرا جمع کردید آدمی گفت سه نفر بشما رسیدند یک سید و
یک آخوند و یک مکلا و با شما کنار کشیدند و بقدر سه ربع
ساعت نجوائی با هم کردید بعد آنها رفتند و شما بمنزلتان
آمدید ! حاجی سید جعفر هم میگفت من درب خانه نشسته
بودم دیدم آنها می آیند بر خواستم رفتم آن سه نفر کی بودند ؟
ج - حاجی میرزا احمد کرمانی با یک سیدی که همچو
نمی شناختم با صد دینار که توی عاممه اش گذاشته بود سفر
کردند و رفتند .

س - کجا رفتند شما اطلاع دارید ؟ میگویند بطرف

همدان رفتند.

ج - خبر والله من هیچ نمیدانم بکدام سمت رفته
اند همینقدر میدانم در سر دو راه استخاره کردند که بکدام
طرف بروند استخاره شان بطرف بالای کهربا زک خوب آمد،
حرکت کردند و رفتند.

س - از این حرکت منو کلا على الله آنها همچو معلوم
میشود که از قصد شما خبری داشته اند و برای اینکه باشناشی
شما مسبوق بوده انداز نرس اینکه مبادا شما حرکتی یکنید
و آنها گرفتار شوند رفته اند

ج شبهه نباشد که حاجی میرزا احمد را من آدم
سفیهی میدانم مثل من آدمی که یك همچو حرکت بزرگی
میخواهد یکنید به مثل حاجی میرزا احمد آدمی نیت خودش
را بروز نمیدهد.

من - شنیدم مکرر به بعضی از دوستان خودتان گفته
بودید که من صدر اعظم را خواهم کشت، با صدر اعظم چه
عداوت داشتید؟

ج - خبر این مقالات دروغ است، بلی در اوایل امر

- ۳۶ -

که سید را اذیت نمودند و نفی نمودند خدثه برایش حاصل شده بود که حضرت صدارت سبب ابتلای او و نفی و افتضاح او شده اند ولی بعد در اسلامبول متواتراً برای او ثابت شد که صدر اعظم دخیل اینکار نبود و نایب السلطنه سبب شده بود من هم بخيال کشتن ایشان نبودم

س - در اینمدت که شماز اسلامبول آمده در حضرت

عبدالعظیم منزل کردید هیچ شهر نیامدید؟

ج - چرا یکمرتبه آمدم مستقیماً منزل حاجی شیخ

هادی رفتم دو شب مهمان ایشان بودم از من یذیرانی کردند یکتوهان هم خرجی از ایشان گرفته مجدداً همانطوری که مخفی شهر آمده بودم بحضرت عبد العظیم مراجعت کردم.

س - دیگر شهر نیامدید و با کسی ملاقات نکردید؟

ج - خیر ابداً شهر نیامدم

س - پسرت را کجا ملاقات کردید؟

ج - پیغام دادم پسرم را آوردند بحضرت عبد العظیم

چند شب او را نگاه داشتم

س - همراه پسرت کی آمده بود بحضرت عبد العظیم؟

- ۳۷ -

ج - مادرش که مدتنی است مطلعه است پسرم را آوردو
مرا جمیت کردو بعد از چند روزی باز آمدی سرم را برگردانید
س - از کجا شما در این شهر آقا شیخ هادی را انتخاب
کردید و بمنزل او آمدید مگر سابقه آشنائی و اختصاصی با
او داشتید ؟

ج - اگر سابقه اختصاصی نداشتم که از من مهمان
داری نمیکرد آقا شیخ هادی که به احدی اعتصنا ندارد و تمام
مردم را در کوچه روی خاک بذیرانی میکند
س - مگر آشیخ هادی با شما همه عقیده و هم خیال است ؟
ج - اگر هم عقیده و هم خیال نبود که بمنزلش نمیرفتم
س - پس یقین است که از نیت خودت در شهادت شاه
بايانشان هم اظهار کردید ؟

ج - خیر لازم نبود که بايان اظهاری بگنم
س - از طرف سید جمال الدین برای ایشان پیغام و
مکتوبی داشتی ؟

ج - مگر بستانخانه و وسائل دیگر قحط است که بواسطه
من که همه جا متهم و معروف هستم برای مکتوب برای کی

برسد و آنکه‌ی شما بی چه می‌گردید مگر آقا شیخ هادی
تنهاست که با من هم خیال باشد عرض کردم اغلب مردم با
من هم خیال‌ندا مردم انسان هده اند چشم و گوششان باز
شهده است

س - اگر مردم همه با شما هم خیال‌ندا پس چرا آحاد
و افراد مردم از بزرگ و کوچک، زن و مرد در این‌وقعه
مثل آدم فرزند مرده گریه و زاری می‌کنند و در خانه نیست
که عزا بر با نباشد؟

ج - این ترتیبات عزا داری ناچار موثر است، اسباب
رقت می‌شود اما بر وید در پیرونهایها حالت فلاکت رعیت را
تماشا کنید.

حالا واقعاً بعن بگویند به یعنی بعد از این‌وقعه
لی نظمی در مملکات بیدا شده است، طرق و شوارع
مفشوی نیست؟ بجهة اینکه این لفقره خیلی اسباب غصه
و اللهوه من است که در انتظار فرنگیها و خارجه
بوحشیگری و بی آریتی معروف بشویم و می‌گویند
هنوز ایرانیها وحشی هستند.

س - شما که اینقدر غصه مملکت را می‌خورید و در

خيال حفظ آبروی مملکت هستید اول چرا خيال نکردید
مگر نمیدانستید کار باين بزرگی البته اسباب بي نفعي و
اغتشاش ميشود .

اگر حالاشده باشد خواست خدا و اقبال پادشاه است

ج - بلى راست است . اما بتواریخ فرنگ نگاه
کشید برای اجرای مقاصد بزرگ تا خونریزیهانشده
است مقصود بعمل لیامده است
س - آنروزیکه امام جمعه بحضور عبدالمظیم آمد
بود تو رفتی دستش را بوسیدی باو چه گفتني او بتو چه گفت
ج - امام جمعه با پسرهاش و معتمد الشریعه آمدند
من توی صحنه رفتم دستش را بوسیدم بمن اظهار لطف و مهربانی
فرمودند گفتند کی آمدی ، آمدی چکنی ؟ گتفم آمدم که
بلکه يك طوری امنیت پیدا کنم بروم شهر و مخصوصاً
از ایشان خواهش کردم خدمت صدر اعظم توسط گشندگان
مرا اصلاح نماید که من از شر نایب السلطنه و وکیل الدوله
آسوده بشوم ولی پسر های امام بمن گفتند شهر آمدن ندارد
و این روز ها بواسطه نان و کوشت و بول سباء برهم خواهد
خورد و بلوائی ميشود خود امام بمن اميد قطعی و اطمینان داد

-٤٠-

س - با معتمد الشریعه چه می کفتی و چه نجوى میگردی
ج - همین را میکنم که خدمت آفای امام شرح حال
مرا بگوئید و آفارا و ادار کند که از من نوسط کند
س - ملا صادق کو سچ محترم آفاسید علی اکبر با تو
چه کارداشت شنیدم چند مرتبه در حضرت عبدالعظیم بمنزل
تو آمده بود .

ج - خود سید علی اکبر هم آمده بود حضرت عبدالعظیم
من بقدر نیم ساعت با او حرف زده التماس کردم که یک طوری
برای من تحصیل امنیت کند که از شر حضرات در امان
باشم بایام شهر آسید علی اکبر گفت من کاری باشکار ها
ندارم ملا صادق محترم یکی دو مرتبه آمد همین مقوله
صحبت می کردیم . از آقا شیخ هادی هم آن دو شب که آمد
منزلش همین خواهش را کردم . او گفت این مردم قابل این
نیستند که من از آنها خواهش کنم . ابداً از آنها خواهش
نمی کنم .

س - چطور شد که تو با اینهمه وحشت که از آمن
شهر داشتی هیچ جا غیر از منزل شیخ هادی نرفتی واقعاً

- ۴۱ -

راست بگو شاید کاغذ و پیغامی برای او داشتی؟
ج - خیر کاغذ و پیغام نداشتم . مگر اینکه آقا شیخ
هادی را از سایر مردم انسان تر میدانم با او میشود دو سه
کلمه حرف زد و صحبت کرد

س - مثلاً از چه قبیل صحبت کردی ؟
ج - والله مشرب آقا شیخ هادی معلوم است که چه قسم
صحبت می کند او روز ها که در کنار خیابان روی خا کها
نشسته است متصل مشغول آدم سازی است تا بحال افلاست
هزار آدم درست کرده است پرده از پیش چشمان مردم ببرداشته
همه بیدار شده مطلب را فهمیده اند .

س - با سید جمال الدین هم خصوصیت و ارسال
مرسول دارد ؟

ج - چه عرض کنم درست نمیدانم . اما از معتقدین سید
است و اورا مرد بزرگی میداند ، هر سی انده بصیرتی داشته
باشد میداند که سید دخلی بمردم روزگار ندارد ' حقایق
اشیاء جمیعایش سید مکشوف است . تمام فیلسوفها ، حکماء
بزرگ فرنگ و همه روی زمین در خدمت سید گردشان
کج است و هیچکس از دانشمندان روزگار قابل نوگرایی و

- ۴۲ -

شاگردی سید نیست . واضح است آقا شیخ هادی هم شعور دارد و مثل بعضی از آخوند ها بی شعور نیست که با آثار و علامات جعلی و ممتنع القبول که برای صاحب الزمان درست کرده اند بیجهة انتظار ظهور بکشد ' هر کس باین آثار و علامات پیدا شد ' صاحب الزمان عصر خودش است .
دولت ایران قدر سید راشناخت و نتوانست از وجود

محترم او فواید و منافع ببرد و بآن خفت و اففاح او را
نفی کردند . بروید حالابینی سلطان عثمانی چه احترام باو
میکنند . چند تلکراف باو کرد که حیف از وجود مبارکت است که دور از حوزه اسلامیت بسر بری و مسلمین از وجود تو منتفع نگردد ببا در جمیع مسلمانان . اذان مسلمانان بگوشت بخورد
با هم زلدگی کنیم
ابندا سید قبول نمیکرد . آخر ملکم خان و بعضیها باو گفتند همچو بادشاهی آنقدر بتلو اصرار میکند البته صلاح در رفقن است .

سید آمد با سلام بول سلطان فوراً خانه عالی باو داد
و ماهی دویست لیرا مخارج برایش معین کرد ' شام و ناهار

از مطبخ خاصه سلطاني برایش می رسید، اسب و کالسکه سلطاني متصل در حكم و اراده اش هست، در آلرود زیکه سلطان او را درویلدوز دعوت کرد در کشتی بخار که توی دریاچه با غش کار میکنند نشسته صورت سید را بوسید و در آنجابع ضی صحبتها کردند، سید نعهد کرد که عنقریب تمام دول اسلامیه را متعدد کند و همه را بطرف خلافت جلب نماید و سلطان

عنمانی را امیر المؤمنین کل مسلمین قرار بدهد، این بود که تمام علمای شیعه کربلا و نجف و تمام بلاد ایران باب مکاتبه را باز کرد بوعده و نوید و استدللات عقیله بر آنها مدلل کرد که ممل اسلامیه اگر متعدد شوند تمام دول روی زمین نمیتوانند با آنها دست بیابند، اختلاف لفظ على و عمر را باید کنار گذاشت و بطرف خلافت نظر افکند.

چنین کرد و چنان کرد، در همان اوقات فتنه سامره و نزاع بستان مرحوم میرزا شیرازی با اهل سامره و سنبهها بر پاشد سلطان عنمانی صورت کرد که این فتنه را مخصوصاً پادشاه ایران محرك شده است که بلا دعنمانی را مفسوش کند با سید در این خصوص مذاکرات و مشورتها کرد و گفته

- ۴۴ -

بود ناصرالدین شاه بواسطه طول مدت سلطنت و شیخوخیت

یک اقتدار و رعیت پیدا کرده است که فقط بواسطه طول سلطنت او علمای شیعه و اهل ایران حرکت نمی کند که با خیال ما همراهی کنند و مقاصد ما بعمل خواهد آمد. در باره شخصی او باید یک فکری کرد . سید گفت تو در باره او هر چه بتوانی بکن و از هیچ چیز اندیشه مدار (۱)

س - تو در مجلس سلطان بودی از کجا این تفصیلات را میدانی؟
ج - سید از من عزم نمی نداشت چیزی را از من ینهاد نمیکرد. من در اسلامبول که بودم از بسیه سید بمن احترام میکرد در انتظار تمام مردم تالی خود سید بقلم رفته بودم . بعد از خود سید هیچکس بااحترام من بود تمام اینها را خود سید برای من نقل کرد . خیلی صحبت ها از این قبیل سید برای من نقل کرد ولی در خاطرم نیست . سید

(۱) موضوع دخالت سلطان همانی در قتل ناصرالدین شاه که میرزا رضا اصراف کرده است بی اندازه مهم و قابل توجه میباشد و این موضوع را در کتابی که بروزی منتشر خواهد شد کاملا جست کرده ایم
ج ۱۰

- ۴۰ -

و قتی که بنطق میافقاد مثل ساعتی که فرش در رفته باشد
مسلسل میگفت . مگر میشد همه را حفظ کرد ؟
س - در صورتیکه شادر اسلامبول با آن احترام بودید بگر
با ابران آمدی چکنی که آنقدر باین و آن التماس کنی که برای
تو امنیت حاصل کنند .

ج - مقدرا ینطور بود که بایم و اینکار بdest من جاری شود
خیال داشتم که آدمم تحصیل امنیت را هم برای اجرا
خیال خودم میخواستم

س - خوب از مطلب دور افتادیم بعد چه شد ؟ سید
علمای شیعه در ابران کاغذهای را که نوشته بودان ری هم کرد ؛
ج - بله تمام جواب نوشته اظهار عبودیت کردند این
آخوند ها ملا های لاشخور را مگر نمیشناسید و عده بول و
امتیازات بشنوند دیگر آرام نمیگیرند . خلاصه بعد از آنکه
تدبیرات سید گل کرد و بنای نیجه گذاشت چند نفر از
تزدیکان سلطان و مذبیین متفق که دور بر او بودند مثل
ابوالهدی و غیره بمیان افتاده خواستند خدمات سید را با اسم
خودشان جلوه بدھند ، سلطان را در حق سید بد گمان کردند

- ۴۶ -

و بواسطه ملاقانی که سید از خدیو مصر کرده بود . ذهنی سلطان کردند که سید از تو مایوس شده می خواهد خدیو مصر را خلیفه بکند . سلطان هم مالیخولیا و جنون دارد متصل خیال می کند که آلان زنهاش می آیند و می کشندش بسویطن افتاده و پلیس های مخفی بسید گذاشت ، اسب کالسکه هم که با اختیار سید بود از او منع کرد . سید هم رنجش حاصل کرد اصرار کرد که میخواهم بروم لندن این بود که دو باره اصلاح کردند پلیس ها از دور او برداشتند دوباره اسب و کالسکه اش را دادند ، بعد از اصلاح سید میگفت حیف که این مرد یعنی سلطان دیوانه است و مالیخولیا دارد و الا تمام ملل اسلامیه را بر او مسلم میکردم ولی بلاز چون اسم او در اذهان بزرگست باید باسم او اینکار را کرد
 هر کن سید را دیده است میداند که چه شوری در سر دارد . ابدا در خیال خودش نیست ، نه طالب پولت و نه طالب شئونات است و نه طالب امتیازات ، زاهد ترین مردم است فقط میخواهد اسلام را بزرگ کند ، حالا هم اعلیحضرت مظفر الدین شام باین لکته ملتمنم شود سید را بخواهد استمالت

- ۴۷ -

سند اینکار را بنام نامی ایشان خواهد کرد
س - یعنی سید بعد از این تفصیلات که ذکر کردید
مطمئن میشود با برآن بیابد ؟

ج - بله من سید را میشناسم همینقدر که بکنی از
دولت های خارجه راضامن بدهند که جان او در امان باشد
او دیگر در بند هیچ چیز نیست و خواهد آمد که شاید بتواند
خدمتی باسلامیت بکند و انگهی او یقین میداند که خون
او کار آسانی نیست و تا قیامت خشک نخواهد شد .

هو ا تعليم

این کتابچه سؤال وجواب استنطاقی که در مجالس عدیده
در حضور اینفلام خانه زاد، ابوتراب و جناب حاجی حسن‌قلی
خان رئیس فراولان عمارت مبارکه همایونی عجاله و بطور
ملاحت و زبان خوش از میر زارضای حرام زاده ملمون
بعمل آمده، لکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازمه
استنطاق بهتر از این مطالب و مکنونات خود را بروز خواهد
داد. اما عجاله از این چند مجلس سؤال و جوابی که این
غلام خانه زاد، با این ملمون حرام‌زاده کرده است و چیزی

که بر غلام معلوم و یقین شده اینست که او بطوریکه خودش در همه جا میگوید ابدا در خیال صلاح مردم و خیر عامه نبوده و تمام این مهملاط و مزخرفات را از سید جمال الدین

ملعون شنیده . فقط از شدت فسق و نادانی شبیته و فدائی آن سید شده و محض نلافی و صدماتی که بسید وارد آمده بدستور العمل سید آمده اینکار را کرده است . حالا اگر سید خیالاتش بجای دیگر مربوط باشد مسئله علاوه است . و در خصوص آن مهملاتی که مبنی بر خیر عامه اظهار میکند و دور نیست در میان مردم بعضیها همعقیده داشته باشد اما در این خیال شومی که داشته همدستی نداشته است و اگر قبل از وقت از خیال خود کسی را مطلع کرده باشد این فقره در زیرشکنجه و صع مات معلوم خواهد شد غلام جان ثمار ابوتراب

محل مهر نظم الدوله

در تاریخ شهر جمادی الثاني ۱۳۲۰ (هجری قمری)

محمد گلپایگانی تحریر گردید

پایان



«از طرف بنگاه آسیا»

هماینه

خوف و وحشت

در ایران

بزودی منتشر میشود

بر هر ایرانی خواندن این کتاب واجب و ضروری است

